

راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن

سید علی نجات^۱

پژوهشگر مطالعات استراتژیک خاورمیانه و مدرس دانشگاه

سیده راضیه موسوی

مربی علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

محمد رضا صارمی

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

(تاریخ دریافت ۹۴/۸/۲۷ - تاریخ تصویب ۹۵/۴/۶)

چکیده

روابط عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران که سال‌های گذشته به سردی گراییده بود با حمله نظامی عربستان به یمن و متهم کردن ایران به حمایت‌های نظامی و سیاسی از جنبش انصار الله، رویه‌ای تقابلی به‌خود گرفت. هدف این مقاله، تبیین راهبرد جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در قبال بحران یمن است. نویسنده با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد مقایسه‌ای، به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران چه راهبردی را در قبال بحران یمن به کار گرفته‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، عربستان سعودی تلاش کرده است تا با تشکیل ائتلاف و تهاجم نظامی به یمن، جنبش انصار الله را از قدرت سیاسی حذف کند و با چینش جریان‌های هم‌سو در ساختار قدرت از

Email: sa.nejat@yahoo.com

^۱. نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۳، بهار ۱۳۹۵، صص ۱۷۹-۱۳۷

نفوذ ایران در دولت جدید یمن جلوگیری کند. جمهوری اسلامی ایران نیز با حمایت و پشتیبانی معنوی و سیاسی از جنبش انصار الله و انقلابیون یمن تلاش کرده است تا موازنه قدرت منطقه‌ای را به نفع خویش تغییر دهد. همچنین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رقابت و تعارض منافع میان عربستان و ایران در بحران یمن، بازی با حاصل جمع جبری صفر را ایجاد کرده است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، واقع‌گرایی تهاجمی، ژئوپلیتیک، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، یمن.

Archive of SID

مقدمه

از زمان سرنگونی رژیم پهلوی ایران و اتحاد دوباره یمن، کشمکش میان حکومت مرکزی و قبایل حوثی، زمینه‌هایی برای رقابت ایران و عربستان سعودی بر سر گسترش نفوذ در یمن فراهم کرده است (Mabon, 2012: 27). یمن در سال‌های گذشته نیز به محلی برای رویارویی ایران و عربستان تبدیل شده است. در جریان تحولات یمن، ایران و عربستان بنا به اهداف و منافع خاص خود موضع متناقضی گرفته‌اند. حمایت ایران از انقلابیون یمن و پس از آن جنبش انصار الله و در مقابل، حمایت عربستان و برخی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس از تثبیت اوضاع و تحکیم قدرت وابستگان دولت پیشین، سبب شده است که سرنوشت تحولات سیاسی این کشور برای دو طرف مهم باشد.

با آغاز نابسامانی‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، یمن نیز دستخوش تحولات انقلابی شد. اکنون که بیش از ۴ سال از نخستین تحولات سیاسی جهان عرب می‌گذرد کشور یمن در آستانه ورود به دور جدیدی از بی‌ثباتی و بحران قرار گرفته است. کناره‌گیری علی عبدالله صالح در نتیجه اعتراضات سال ۲۰۱۲ و تحمیل عبدربه منصور هادی به‌عنوان رئیس‌جمهور یمن که با تصمیم شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آمریکا صورت گرفت به پایان تحولات اعتراضی در یمن منجر نشد و ناکامی دولت جدید در تقسیم قدرت میان گروه‌های معترض نیز در عمل سبب افزایش تحرکات شیعیان یمنی شد. هم‌زمانی این موضوع با تقویت نیروهای القاعده در جنوب این کشور به تشدید ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور منجر شد.

تداوم اعتراضات نیروهای انصارالله نسبت به فسادهای حکومتی، وابستگی دولت به غرب و آمریکا و سیاست‌های اقتصادی دولت، سبب پیشروی چشم‌گیر نیروهای شیعه و کنترل استان‌های صعده و عمران در تابستان گذشته شد تا جایی که دولت و مخالفان

توافق‌نامه صلح و مشارکت امضا کردند. براساس این توافق‌نامه رئیس‌جمهور مکلف به فراهم‌ساختن زمینه‌های لازم جهت تشکیل دولت وحدت ملی با مشارکت حوثی‌ها شد. اما پس از گذشت مدت کوتاهی، مخالفان اقدامات دولت را ناکافی و نمایشی خوانده و اعتراضات خود را از سر گرفتند. دور جدید نارضایتی‌ها نسبت به عملکرد منصور هادی با هدایت جنبش انصار الله، پیامدهای جدی در صحنه داخلی و منطقه‌ای به همراه داشته است. دامنه این اعتراضات در سال ۲۰۱۴ گسترش بیشتری گرفت و در نهایت معترضان صنعا پایتخت یمن را به کنترل خود درآوردند و کاخ ریاست جمهوری را محاصره کردند. در پی این رویداد، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و کابینه به جای عمل به تعهدات خود در قبال مخالفان، در اقدامی غیرمنتظره استعفای خود را به پارلمان این کشور اعلام کردند. گرچه درخواست استعفا از سوی پارلمان پذیرفته نشد؛ اما مخالفان، این اقدام دولت را تلاشی برای طفره‌رفتن دولت از خواسته‌های آن‌ها برداشت کردند و به اعتراضات خود ادامه داده‌اند.

به هر ترتیب، مقبولیت بالا و نفوذ چشم‌گیر حوثی‌ها در یمن، نگرانی همسایه شمالی آن‌ها با ۱۴۰۰ کیلومتر مرز مشترک را برانگیخت؛ تا جایی که به اعتقاد برخی کارشناسان، موضوع یمن برای عربستان سعودی اساساً یک مسئله خارجی نیست؛ بلکه مسئله امنیت ملی است. از همین رو، عربستان در ۲۶ مارس ۲۰۱۵، تهاجم هوایی خود را علیه انصار الله در یمن با ادعای حمایت از منصور هادی، رئیس‌جمهور این کشور، آغاز کرد. در این عملیات که در ماه نخست از آن به‌عنوان «طوفان قاطعیت» و بعد از آن «بازگشت امید» نام می‌برند، قطر، کویت، امارات و بحرین، متحدان عربستان را تشکیل داده و کشورهایمانند سودان، مراکش، مصر، اردن و ... در تحویل تسلیحات نظامی با ریاض همکاری می‌کنند (مترسکی، ۲۰۱۵: ۳).

عربستان همچنین بر آن بود تا کشورهای دیگری همچون پاکستان را نیز در شمار متحدان خود در هجوم نظامی به یمن، ملحق کند. عربستان با هدف انکار دخالت نظامی

در تمامیت ارضی یمن، اعلام کرد که اقدام نظامی ائتلاف کشورهای عربی به رهبری این کشور، در پاسخ به درخواست رئیس جمهور قانونی یمن، انجام شده است. حمایت آمریکا از عربستان و وعده حمایت‌های لجستیک به این ائتلاف، مشروعیتی را که عربستان در فضای بین‌المللی به دنبال آن بود، برای این کشور تسهیل کرد. علاوه بر این، اجماع کشورهای عربی در شورای امنیت و خواست آنان مبنی بر تحریم تسلیحاتی جنبش انصار الله در یمن، برگ برنده دیگری در مشروعیت بین‌المللی اقدامات ریاض بود (احمدی، ۱۳۹۴: ۷۹).

این نوشتار به دنبال آن است تا با ارائه چارچوبی نظری به تبیین راهبرد جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در بحران یمن بپردازد.

چارچوب نظری، واقع‌گرایی تهاجمی

چارچوب نظری واقع‌گرایی تهاجمی با تأکید بر بعد نظامی امنیت، دعوت به افزایش دائمی توان نظامی، ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و معمای امنیت می‌تواند بستر نظری مناسبی را جهت بررسی رویارویی عربستان و ایران در مورد بحران یمن و تهاجم عربستان به یمن را فراهم آورد. واقع‌گرایی تهاجمی که از انشعابات گرایش سیاست قدرت، یعنی واقع‌گرایی سیاسی است، نقطه آغاز مباحث گفتمانی خود را بر گرایش‌های تهاجمی، نیت تجدیدنظرطلبانه قدرت‌ها در سطح سیستم بین‌المللی قرار داده است و با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌المللی، معتقد است که آنارشی، رقابت دائمی قدرت بین بازیگران را به ارمغان می‌آورد.

فرید زکریا و جان مرشایمر را می‌توان مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی دانست. واقع‌گرایان تهاجمی چنین استدلال می‌کنند که آنارشی دولت‌ها را وادار می‌سازد تا قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند. دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. از دید واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی بین‌المللی اهمیت زیادی دارد؛ بنابراین تلاش دولت‌ها

برای کسب امنیت ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود و چون کسب قدرت دولتی به معنای از دست رفتن قدرت دولت دیگر است، درخواست قدرت نسبی دولت-ها را وادار به بازی با حاصل جمع صفر می‌کند که نتیجه نهایی چنین بازی، تضاد و کشمکش است (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

به اعتقاد نظریه پردازان واقع‌گرایی تهاجمی، هدف همه دولت‌های تجدیدنظر طلب دسترسی به جایگاهی هژمونیک در نظام بین‌الملل است. بنابراین، این دسته از دولت‌ها به شدت به دنبال کسب قدرت هستند و اگر شرایط مناسب باشد، خواستار آنند تا توزیع قدرت را به نفع خود تغییر دهند (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۸۴). حتی اگر چنین اقدامی امنیت آن‌ها را به خطر اندازد. واقع‌گرایان تهاجمی نیز معتقد هستند که احتمال وقوع جنگ همواره وجود دارد و هیچ‌گاه به میزان آرام بخشی تنزل نمی‌کند (Mearsheimer, 2001: 12). واقع‌گرایان تهاجمی راهکار تهاجمی احتمال وقوع جنگ و به بیان دقیق‌تر، ناامنی را پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و طبیعی می‌دانند. از میان مطالب و دلایل آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که آن‌ها طراحی دکترین و استراتژی‌های امنیتی مبتنی بر کاهش احتمال وقوع جنگ را ناکارآمد و غیرمطلوب می‌دانند و بر روی دومین گزینه معادله امنیت، یعنی کاهش احتمال شکست در جنگ تمرکز کرده‌اند (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۸۴).

مرشایمر معتقد است که دلیل اصلی قدرت طلبی و تأکید دولت‌ها بر افزایش قدرت نظامی در سه چیز است: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توانمندی تهاجمی که همه دولت‌ها از آن برخوردارند و اطمینان‌نداشتن به نیت و مقاصد دشمنانه نظر مرشایمر، نواقعی‌گرایی تهاجمی بر پنج مفروض اساسی استوار است که انگیزه کشورها برای پیشینه‌سازی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک را توضیح می‌دهد. (Mearsheimer, 1990: 3)

۱. کشورها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، بازیگران اصلی و عمده در سیاست جهان هستند که در یک نظام آنارشیک اقدام می‌کنند؛

۲. همه کشورها میزانی از توانایی نظامی تهاجمی را دارند. بنابراین، هر کشوری می‌تواند تا به همسایگانش ضربه و خسارت وارد کند. البته توانایی‌های کشورهای مختلف با هم تفاوت داشته و در طول زمان تغییر می‌کند؛

۳. کشورها هرگز نمی‌توانند از نیات کشورهای دیگر مطمئن باشند؛ چون برخلاف توانایی‌های نظامی، نیت کشورها که در اذهان تصمیم‌گیرندگان آنها است را نمی‌توان به صورت تجربی بررسی و تشخیص داد. از این رو، سیاست‌گذاران هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که آیا با یک کشور طرفدار وضع موجود یا تجدیدنظرطلب مواجه هستند؛

۴. هدف اصلی کشورها بقاست. کشورها تلاش می‌کنند تمامیت ارضی، آزادی عمل، خودمختاری و نظم سیاسی داخلی‌شان را تأمین و حفظ نمایند. کشورها می‌توانند اهداف دیگری مانند رفاه و حفظ حقوق بشر را پیگیری کنند؛ اما این اهداف در اولویت بعد از بقا قرار دارند؛ چون پیگیری و تأمین این اهداف در صورت حیات و بقا امکان دارد؛

۵. کشورها کنش‌گران عاقل هستند؛ یعنی آنها می‌توانند راهبردهای درستی را به کار بگیرند که چشم‌انداز و امید بقای آنان را بیشینه می‌سازد. این امر بدان معنا نیست که کشورها گاه‌گاهی دچار سوء محاسبه نمی‌شوند. چون کشورها در جهان پیچیده با اطلاعات ناقص عمل می‌کنند، از این رو، بعضی از مواقع اشتباهات بزرگی را مرتکب می‌شوند (Mearsheimer, 2001:30-31).

مجموع این پنج مفروض شرایطی را به وجود می‌آورد که کشورها نه تنها دغدغه موازنه قوا و حفظ قدرت دارند؛ بلکه انگیزه قوی و شدیدی را برای بیشینه‌سازی قدرت فراهم می‌سازد. چون کشورها از یکدیگر هراس دارند، تنها می‌توانند برای تأمین امنیت‌شان به خود اتکا کنند و بهترین راهبرد برای تأمین و تضمین بقا بیشینه‌سازی قدرت نسبی است. از این رو، برخلاف نواقع‌گرایان تدافعی که استدلال می‌کنند کشورها تنها در پی کسب میزان مقتضی از قدرت هستند. نواقع‌گرایان تهاجمی بر این باورند که تأمین امنیت مستلزم به‌دست آوردن و بیشینه‌سازی قدرت نسبی تا حد امکان

است. در نتیجه، آنان دوام و پایداری نظم و موازنه قوای موجود را زیر سؤال برده استدلال می‌کنند که کشورها هرگز از قدرت خود راضی نیستند و در نهایت به دنبال هژمونی برای تأمین و تضمین امنیت‌شان هستند. هدف نهایی هژمون‌شدن و ماندن در نظام بین‌الملل آنارشیک است. (Mearsheimer, 2001: 21-42).

بنابراین، در چارچوب نواقح گرای تهاجمی، توسعه‌طلبی، تجاوز و تجدیدنظرطلبی یک وضعیت طبیعی است که کشورهای عاقل بیشینه‌ساز قدرت ایجاد می‌کنند. بیشینه‌سازی قدرت باهدف به‌دست آوردن هژمونی، از نظر مرشایمر، بر مبنای عقلانیت و محاسبات و ملاحظات عقلانی صورت می‌گیرد. چون، شرایطی که وی برای توسعه‌طلبی مبنی بر بیشینه‌سازی قدرت قائل می‌شود آن را بسیار سخت می‌سازد. اول، کشورها در صورت آماده‌بودن فرصت‌های مناسب دست به توسعه‌طلبی می‌زنند. دوم، توسعه‌طلبی تنها زمانی صورت می‌گیرد که منافع آشکار و ملموس از خطرات و هزینه‌های آن بیشتر باشد. سوم، کشورها در صورت بلوکه‌شدن توسط دیگران از توسعه‌طلبی دست می‌کشند و در انتظار فرصت مناسب می‌نشینند. از این‌رو، مرشایمر در توضیح دلیل کم بودن هژمونی در طول تاریخ می‌گوید: پیش از دستیابی به هژمونی و تسلط، هزینه‌های توسعه‌طلبی معمولاً بیش از منافع آن است (Mearsheimer, 1990: 13).

از منظر واقع‌گرایی تهاجمی هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حداکثر برساند، که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۳۲). در نهایت می‌توان گفت که واقع‌گرایی تهاجمی بر افزایش قدرت دولت‌ها که با کاهش توان رقبایشان همراه است، اشاره دارد. این رویکرد با رفتاری تهاجمی در برهم زدن واقعیت‌های موجود تلاش می‌کند و به دنبال تغییر وضع موجود است تا از راه کسب قدرت، به‌صورت هژمون جهانی یا منطقه‌ای مبتنی بر مؤلفه نیروی نظامی دست یابد.

سیاست خارجی عربستان در رابطه با بحران یمن را می‌توان بنابر نظریه واقع‌گرایی

تهاجمی بررسی کرد. بنابر این نظریه، عربستان سعودی با توجه به فضای آنارشیک حاکم بر منطقه، در پی بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود است و در این روند، تلاش می‌کند تا قدرت رقباى خود را کاهش دهد. سیاست خارجی عربستان تحت تأثیر جریان‌ها و تحولاتی است که در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با امنیت این کشور در ارتباط است. بنابراین هدف اصلی عربستان بقا و حفظ خویش است؛ به‌ویژه آنکه این کشور به دنبال حفظ تمامیت ارضی و استقلال و ثبات رژیم پادشاهی خود است.

عربستان در گذشته به داشتن سیاست خارجی محافظه‌کارانه و تاحدی میانه‌رو مشهور بوده است؛ اما بعد از تحولات اخیر منطقه، سیاست خارجی تهاجمی در پیش گرفته است. این سیاست خارجی تهاجمی برای حفظ امنیت رژیم این کشور است؛ زیرا آن‌ها با توجه به امواج جدید خیزش‌های مردمی در منطقه و چالش‌های خود، چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه در سیاست خارجی فعال‌تر عمل کنند و حتی سیاست خارجی تهاجمی به‌کار گیرند. یکی از اقداماتی که آل سعود برای توجیه این سیاست خارجی تهاجمی خود انجام داده‌اند این است که تهدیدی منطقه‌ای را مطرح کند. از جمله آن‌ها ایران را به‌عنوان تهدید امنیت منطقه‌ای مطرح می‌کند. در واقع، عربستان تلاش می‌کند تا از این موضوع برای ایجاد ائتلافی منطقه‌ای علیه ایران استفاده کند، البته آمریکا و برخی از کشورهای عربی نیز از این رویکرد عربستان حمایت می‌کنند.

جان مرشایمر بر این موضوع تأکید دارد که «هژمون منطقه‌ای به‌عنوان موازنه‌کننده‌ای خارجی و فراملی در مناطق راهبردی محیط منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کند. اگرچه آنان ترجیح می‌دهند تا آخرین نیروی موازنه‌گر در ایجاد توازن باشند. آنان تا حد امکان خود را از درگیری مستقیم بیرون نگه می‌دارند. ممکن است کسی از این امر تعجب کند؛ چرا بازیگری که از مزیت نسبی نظامی دارد به‌وجود یک هژمون منطقه‌ای دیگر واکنش نشان می‌دهد؟ هژمون‌های رقیب منطقه‌ای همچنان می‌توانند یکدیگر را از راه برهم‌زدن موازنه قوا در حیات خلوت و منطقه تحت تسلط تهدید کنند» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

عربستان خود را قدرت هژمون منطقه‌ای می‌داند و همواره این رهبری از سوی ایران به چالش کشیده شده است؛ بنابر منطق واقع‌گرایی تهاجمی، چنین بازیگرانی انگیزه برتری بر یکدیگر دارند. بدین معنا که این کشور همواره خود را در یک فضای رقابت منطقه‌ای با ایران می‌بیند که رابطه دو کشور فاقد هرگونه فضای اعتمادساز است. عربستان سعودی که به داشتن سیاست محافظه‌کارانه حفظ وضع موجود شناخته می‌شود با مجموعه تحولاتی که در دهه اخیر در منطقه خاورمیانه روی داد، سرانجام مجبور به تغییر سیاست خود به محافظه‌کارانه تهاجمی شد. از همین رو، هدف عربستان سعودی و سایر بازیگران «ائتلاف بازگرداندن امید» را باید جلوگیری از هژمونی و نفوذ ایران در منطقه از جمله یمن دانست. شکل جلوگیری از جایگاه ایران به‌عنوان هژمون منطقه‌ای، بستگی به چگونگی موازنه قوا دارد. از آنجایی که ایران تلاش می‌کند تا حوزه نفوذ خود را در جبهه مقاومت گسترش دهد، بازیگران منطقه‌ای از راهبرد محدودسازی قدرت ایران بهره می‌گیرند.

موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک یمن

از نظر جغرافیای انسانی، یمن کشوری با ۲۵ میلیون نفر جمعیت است. دین رسمی یمن اسلام است و از نظر جمعیتی، شیعیان زیدی و سنی‌های شافعی مهم‌ترین فرق مذهبی این کشور هستند. شیعیان زیدی بیشتر در مناطق شمال و شمال شرقی یمن ساکن هستند و شافعی مذهب‌ها بیشتر در مناطق جنوبی و غربی سکونت دارند. فرقه اسماعیلیه و شیعیان دوازده امامی نیز در این کشور حضور دارند (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

یمن در جنوب غربی آسیا و جنوب شبه جزیره عرب قرار دارد و مرزهای دریایی گسترده‌ای در دریای سرخ و خلیج عدن دارد. موقعیت استراتژیک این کشور از نظر اشراف بر شاخ آفریقا و امکان کنترل تحرکات این منطقه و نیز سواحل شرقی آفریقا از راه مرزهای دریایی جنوب و غرب یمن و نیز جزیره سوکاترا، اهمیت ویژه‌ای به این کشور داده است. به علاوه اشراف این کشور به تنگه باب المندب به آن اهمیت

مضاعفی داده است. در واقع، درصد زیادی از رفت و آمدی که در کانال سوئز صورت می‌گیرد، از باب‌المنذب هم عبور می‌کند. پس به همان میزان که کانال سوئز اهمیت دارد، باب‌المنذب هم مهم است (درایسدل و بلیک، ۱۳۸۶: ۱۷۸). همچنین بیشتر صادراتی که از خلیج فارس و از کانال سوئز و خط لوله سومد می‌گذرد از تنگه باب‌المنذب عبور می‌کند؛ زیرا این تنگه کنترل‌کننده کانال سوئز است که پیوند استراتژیک بین اقیانوس هند و دریای سرخ را برقرار می‌کند (رودریگو، ۱۳۸۵: ۴۴). روزانه تقریباً حدود ۳/۳ میلیون بشکه نفت از تنگه باب‌المنذب عبور می‌کند؛ بنابراین علاوه بر اشراف یمن بر شاخ آفریقا، تأمین امنیت تنگه باب‌المنذب نیز جایگاه استراتژیک ویژه‌ای به این کشور داده است.

یمن موقعیت سوق‌الجیشی بالایی دارد و حاصل‌خیزترین کشورهای شبه جزیره است. این کشور با تسلط بر تنگه «باب‌المنذب» می‌تواند دریای سرخ را به کنترل درآورد و با استفاده از جزیره استراتژیک «بریم» می‌تواند این تنگه مهم را ببندد و از آنجایی که بلندترین جزیره (زقر) را در منطقه در اختیار دارد می‌تواند فعالیت‌های دریایی در منطقه خلیج عدن و دریای سرخ را به کنترل خود درآورد. وضعیت سوق‌الجیشی، طبیعی و انسانی یمن سبب شده است که کشورهای غربی و عربستان همواره به این کشور چشم طمع داشته باشند. عربستان سعودی با نگاه توسعه ایدئولوژی وهابیت در آن و همچنین به دلیل مرز طولانی ۱۸۰۰ کیلومتری با این کشور از گذشته تلاش کرده است تا با ایفای نقش برادر بزرگ‌تر برای یمن در پی حفظ و توسعه نفوذ سنتی خود در این کشور باشد و از بازار مصرف و نیروی کار ارزان آن استفاده کند.

نقش عربستان سعودی در بحران یمن

الف) روابط عربستان سعودی و یمن

حکومت‌های عربستان و یمن به دلایل مختلف سیاسی و استراتژیک، روابط پیچیده

و قابل تأملی در سه دهه گذشته برقرار کرده‌اند. حاکمیت آل سعود در عربستان و علی عبدالله صالح در یمن و نیز تلاش آن‌ها برای حفظ حاکمیت در بسیاری از موارد آن‌ها را در کنار یکدیگر قرار داد. از زمان وحدت یمن شمالی و جنوبی در دهه ۱۹۹۰، این روابط ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت، به‌ویژه اینکه منافع آل سعود و صالح به یکدیگر گره خورد. به شکل کلی بررسی روابط عربستان و یمن را می‌توان در نقاط اشتراک و اختلاف، بررسی کرد:

نگاه مشترک

ترکیب جمعیتی شمال یمن و بخش‌های مرزی عربستان با آن، از مسائل مهم در روابط صالح و آل سعود است. باید در نظر داشت که چارچوب روابط عربستان و یمن بیشتر در قالب دو دولت بوده است و مردم نقشی زیادی در این حوزه ندارند. نقطه مشترک آل سعود و صالح، سرکوب منطقه مرزی است که بیشتر جمعیت آن‌ها را شیعیان تشکیل می‌دهند. صالح و آل سعود برای حفظ حاکمیت خود، همواره از جدایی شیعه و سنی استفاده کرده‌اند که کرد آن نیز در جنگ با حوثی‌ها در صعده پدیدار شد. نکته مشترک صنعا و ریاض در حفظ قدرت اعضای دوطرف، قابل بررسی است. آل سعود و صالح به این نتیجه رسیده بودند که هرگونه دگرگونی در این کشور، ساختار سیاسی دیگری را نیز دگرگون می‌سازد. از این‌رو، با هر ابزاری برای مقابله با این روند باید فعالیت داشته باشند.

از دیگر نقاط مشترک دو دولت را می‌توان در اجرای هدف‌های غرب در منطقه مشاهده کرد. هر چند این موضوع آشکارا مطرح نمی‌شود، اما دو کشور همواره بر آن بوده‌اند تا مجریان خوبی برای خواسته‌های غرب باشند که تاکنون نیز ادامه داشته است. عربستان از دهه ۱۹۶۰ تا زمان سقوط صنعا به دست حوثی‌ها، به نوعی حاکمیت در یمن را در دست خود داشت و قدرتی به‌شمار می‌آمد که می‌توانست در تصمیم‌گیری‌های یمن مؤثر باشد. این موضوع به دلیل نفوذ این کشور در مؤسسات و ائتلاف‌های قبایلی و

جایگاهش نزد شخصیت‌های مؤثر یمنی بود چنانکه یمن نیز نیازمند کمک‌های مالی عربستان بود.

نگاه اختلافی

در کنار روابط و اهداف مشترک، برخی چالش‌ها نیز در روابط دو طرف قابل تأمل است: نخستین عامل اختلافی بین روابط دو کشور به مسائل مرزی مربوط می‌شود. عربستان و یمن اختلافات مرزی و ارضی گسترده‌ای با یکدیگر داشتند. این مسئله بارها سبب بروز برخوردهای مرزی بین دو کشور شده بود. یمن نسبت به استان‌های «عسیر»، «نجران» و «جیزان» که در تصرف عربستان است، ادعای ارضی داشت. این استان‌ها به موجب پیمان طائف در سال ۱۹۳۴ برای مدت ۲۰ سال به عربستان واگذار شد. این پیمان در سال‌های ۱۹۵۴، ۱۹۷۴ و ۱۹۵۵ با وجود میل یمن و تحت فشار عربستان تمدید شد. در سال ۱۹۸۸ نیز عربستان، جزیره یمنی «دئوهورا» و جزیره «الدویمه» در دریای سرخ را پس از یک برخورد نظامی اشغال کرد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۷-۲۰۵). در حال حاضر، سه استان نفت خیز عسیر، نجران و جیزان در اجاره عربستان است و این کشور حاضر به بازپس دادن آن به یمن نیست. عبدالله صالح نیز برای حفظ قدرت از مطالبه آن‌ها خودداری کرده بود و تکاپوی کنونی عربستان برای جلوگیری از دگرگونی در ساختار سیاسی یمن نیز جلوگیری از تشکیل دولتی است که خواستار بازپس‌گیری این مناطق است.

افزون بر اختلافات مرزی، مواضع و خط مشی‌های دو کشور نیز به اختلافات دو کشور دامن می‌زد. وحدت یمن در سال ۱۹۹۰ خوش‌آیند عربستان نبود. سیاست سنتی عربستان همواره بر مبنای حفظ دو یمن جدا شده استوار بود و نمی‌توانست کشور متحدی را بپذیرد که از نظر نظامی قوی‌تر از آن و از نظر وسعت و جمعیت دومین کشور شبه جزیره بعد از آن باشد. عربستان که خود را پدر خوانده کشورهای عربی می‌داند، با ایجاد مدارس دینی و تروریسم وهابیت در کنار ایجاد اختلاف‌های قومی، طرح سیطره پنهان بر یمن را اجرا کرد که با انتقاد صالح مواجه شد. البته، دولت‌مردان

یمن به دلیل ضعف‌های سیاسی و نظامی، بیشتر از راه غرب به دنبال کاهش دخالت‌های عربستان بوده‌اند که چندان نتیجه‌ای در پی نداشته است.

عضویت یمن در «شورای همکاری عرب» با مشارکت مصر، اردن و عراق در سال ۱۹۹۰ نیز به اختلاف‌های دو کشور دامن زد. ریاض همواره از ایجاد مثلث بغداد - صنعا - قاهره در هراس بوده است. نگرانی عربستان به‌ویژه از همکاری نظامی عراق و یمن بود. عراق نیروهای نظامی یمن را آموزش می‌داد. اظهارات صدام حسین مبنی بر اینکه «ارتش یمن باید نقش فعال‌تری در مسائل منطقه ایفا کند»، بر نگرانی ریاض افزود. بحران خلیج فارس که با اشغال کویت از سوی عراق آغاز شد، دو کشور را رو در روی یکدیگر قرار داد. عربستان اشغال کویت را تهدیدی علیه خود تلقی کرد و برای بیرون‌راندن نیروهای عراقی متوسل به نیروهای آمریکایی، غربی و عربی شد. درحالی که یمن اشغال کویت را نه تنها محکوم نکرد؛ بلکه با سکوت خویش بر آن صحنه گذاشت (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۲۰۶).

همچنین یمن برای سال‌ها خواستار عضویت در شورای همکاری خلیج فارس است که مخالفت‌های عربستان این امر را ناکام گذاشته است. جالب توجه آنکه شورای همکاری، کشورهای اردن و مراکش را به عضویت پذیرفت؛ اما حاضر به قبول یمن نشده است. از همین‌رو، صنعا همواره از بی‌توجهی شورای همکاری به خواسته‌های خود ابراز نارضایتی کرده است.

روابط عربستان سعودی و یمن پس از انقلاب‌های عربی

مردم یمن در ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ در کنار مردم سایر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و شمال آفریقا، حرکت‌های خود برای سرنگونی صالح را آغاز کردند. در این میان، عربستان ابتدا به حمایت از صالح پرداخت و حفظ قدرت وی را با مشت آهنین خواستار شد. با اوج‌گیری قیام و افزایش احتمال ورود آن به عربستان، طرح عربستان بر خروج آبرومندان صالح از قدرت استوار شد. عربستان با نام «طرح شورای

همکاری خلیج فارس» با محوریت خروج صالح از قدرت در سی روز و برگزاری انتخابات در شصت روز (طرح ۶۰ + ۳۰) در کنار در نظر گرفتن اصل محاکمه نشدن صالح و نزدیکانش، به دنبال حل بحران یمن بود. اگر چه عربستان طرح شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر انتقال قدرت به منصور هادی را در نوامبر ۲۰۱۱ در ریاض به امضا رساند؛ اما برخی موانع از جمله تداوم ساختار نظام پیشین و شکست روند ورود نخبگان جدید به ساختار سیاسی، حل بحران یمن بنابر اقدامات عربستان را با بن بست مواجه کرد.

گسترش قدرت حوثی‌ها به عنوان معترضان شیعه زیدی یمن به ساختار سیاسی دولت، ریاض را نسبت به تحولات درونی یمن حساس تر کرد؛ زیرا عربستان را در جنگ غیر مستقیم با ایران که ادعا می‌شد از شیعیان یمن حمایت می‌کند، قرار داد. از این رو، اگر چه عربستان بارها اعلام کرده است که در پاسخ به درخواست رئیس جمهور قانونی یمن، از موضع دولت این کشور حمایت می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین عاملی که یمن را به مسئله استراتژیک برای ریاض تبدیل کرده است، موضع ایران در قبال در تحولات یمن است. اشتراکات مذهبی مخالفان حوثی در یمن با ایران، شائبه رقابت مذهبی را برای عربستان و سایر کشورهای متحد با آن ایجاد کرده است. از این رو، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عامل اجماع کشورهای عربی و وحدت موضع در مورد تحولات یمن، نه حمایت از رئیس جمهور قانونی که از سوی این ائتلاف ادعا می‌شود، بلکه هم‌اوردی با ایران به عنوان رقیبی مذهبی و ژئوپلیتیکی است (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۰).

ب) رویکرد سیاست خارجی تهاجمی عربستان سعودی در قبال یمن

سیاست خارجی عربستان سعودی به عنوان بازیگر مهم منطقه‌ای، نشان می‌دهد که عربستان می‌کوشد تا با به کارگرفتن یک سیاست خارجی «محافظه کارانه تهاجمی» مانع از تسری موج انقلاب‌های منطقه به مرزهای داخلی خود شود. دلیل کاربست چنین واژه‌ای آن است که در این نوع از سیاست خارجی، بازیگر می‌کوشد تا ضمن حفظ وضع

موجود و خنثی‌سازی مؤلفه‌های تأثیرگذار برای تغییر در نظم حاکم، این نوع از جلوگیری را از راه دیپلماسی در عرصه سیاست خارجی، ارسال نیروی نظامی و سلاح و حتی اشغال نظامی عملیاتی کند. تحلیل سیاست خارجی عربستان پس از انقلاب‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که عربستان برای حفظ نظم منطقه‌ای تنها ناظر تحولات نبوده بلکه این کشور برای حفظ ساختارهای منطقه‌ای کوشید تا با حضور تمام قد، بر روی مؤلفه‌های تأثیرگذار در این انقلاب‌ها اثر بگذارند. پس سیاست خارجی عربستان از یک سو محافظه کارانه است؛ زیرا تمایل به حفظ وضع موجود دارد، اما هم‌زمان تهاجمی هم هست؛ زیرا تلاش دارد تا با به‌کارگیری ابزارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی فضای انقلاب‌های منطقه‌ای را به نفع خود مدیریت کند (مدنی و هواسی، ۱۳۹۳: ۶۵).

در حال حاضر نظام سیاسی عربستان سعودی مستبدترین نظام سیاسی منطقه است که به شدت حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی، آزادی بیان را نقض می‌کند به همین علت یکی از کشورهای است که درگیر بحران‌هایی ناشی از بهار عربی در منطقه خاورمیانه است و تلاش می‌کند تا به نوعی از ورود بحران به کشورش جلوگیری کند. به عبارت دیگر عربستان سعودی به صورت سنتی یک بازیگر محافظه‌کار در منطقه بوده است و در رابطه با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به دنبال حذف تهدیدات و حفظ امنیت خود است (Barzegar, 2012: 3).

رژیم سیاسی عربستان در چارچوب نظام‌های استبدادی قبیله‌ای سلسله‌ای طبقه‌بندی می‌شود. این رژیم اقتدارگرا همواره با تکیه بر سیاست چماق و هویج، تاکنون توانسته است که سلطه خود را ابقا و تحکیم کند (جعفری ولدانی و نجات، ۱۳۹۲: ۱۶۱). در رژیم‌های اقتدارگرا، از آنجا که سازوکار نهادینه شده‌ای برای انتقال قدرت وجود ندارد و سازگاری با تحولات داخلی و خارجی برای رژیم ایستا معمولاً دشوار و حتی غیر ممکن است، چنین رژیمی همواره از دریاچه امنیت به تحولات می‌نگرد و در تعامل با چالش‌های آن، از ابزارهای امنیتی بهره می‌گیرد. هر چند در کنار ابزارهای امنیتی چه بسا

از مشوق‌هایی برای غلبه بر چالش‌ها بهره می‌گیرد. در پیگیری اهداف اعلانی و اعمالی سیاست خارجی عربستان، اولویت‌های کاملاً مشخصی دنبال می‌شود. اولویت‌های سیاست خارجی عربستان به شدت متأثر از نفت و حرمین شریفین است. این اولویت‌ها به ترتیب اهمیت، شبه جزیره عربستان، جهان عرب، جهان اسلام و سپس عرصه بین‌المللی هستند (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۰-۷۹). ریاض تهدید علیه این محورها را تهدید علیه امنیت ملی خود می‌داند و حاضر است تا برای پیشگیری از آن به جنگ متوسل شود.

عربستان سعودی به دنبال سقوط متحدین خود به هیچ وجه نمی‌تواند سقوط یکی دیگر از حکومت‌های سنی در سطح منطقه را تحمل کند، در نتیجه برخلاف سیاست سنتی و میانه‌روی خود، از تمامی ابزارهای موجود حتی توسل به نیروهای امنیتی- نظامی استفاده می‌کند تا مانع از تغییر بیشتر شرایط به ضرر خود شود.

در عرصه تحولات یمن عربستان سعودی مهم‌ترین بازیگر خارجی است. عربستان همواره در یمن نقشی مداخله‌گرایانه داشته است و این کشور را حیاط خلوت خود تلقی کرده است. از جمله دخالت‌های عربستان سعودی در یمن می‌توان به نقش این کشور در جنگ داخلی یمن در سال ۱۹۹۴ اشاره کرد. علی‌سالم البیض معاون رئیس‌جمهور یمن با حمایت عربستان سعودی در ۲۱ مه ۱۹۹۴ استقلال جنوب یمن را به نام «جمهوری دموکراتیک یمن» اعلام کرد. در واقع، عربستان سعودی با حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی خود تلاش کرد تا یمن را تجزیه کند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۲۰۶). این کشور همچنین در جنگ میان دولت یمن و شیعیان حوثی نیز مداخله و به بمباران و سرکوب حوثی‌ها اقدام کرد.

دولت عربستان سعودی به دلایل مختلف، از سیاست‌های سرکوب‌گرانه و انعطاف‌ناپذیر علیه معترضین یمنی و در رأس آن‌ها شیعیان زیدی و شاخه سیاسی و نظامی آن‌ها یعنی جنبش انصار الله حمایت می‌کند. در واقع، از جنگ چهارم الحوثی‌ها

در سال ۲۰۰۴، آل سعود متوجه نفوذ و تأثیرگذاری شیعیان در تحولات داخلی یمن و مناطق مرزی عربستان شد. به همین دلیل برای از بین بردن قدرت حوثی‌ها و تضعیف یا از بین بردن نفوذ ایران در منطقه، دست به لشکرکشی و جنگ زد.

حمله هوایی عربستان سعودی به یمن با عنوان «طوفان قاطعیت» و پس از آن «برگرداندن امید» را می‌توان نقطه عطفی در رویکرد جدید سیاست خارجی منطقه‌ای عربستان دانست. رویکردی که عربستان به‌عنوان بازیگری با یک نظام پادشاهی غیردموکراتیک در منطقه خاورمیانه در مواجهه با تغییرات دموکراتیک در پیش گرفت و تا قبل از موضوع یمن، در بحرین به آشکارترین شکل آشکار ساخت. انقلاب‌های عربی از اواخر سال ۲۰۱۰ دو تهدید اساسی را متوجه نظام سیاسی عربستان کرد، تهدید اول واژگون شدن متحدان منطقه‌ای ریاض بود که این مسئله بر معادلات توازن قدرت منطقه‌ای تأثیرات قابل توجهی داشت، تهدید دوم هراس نظام سیاسی محافظه‌کار، سنتی و غیرمردم‌سالار سعودی از تغییرات انقلابی، مدرن و مردم‌سالار منطقه بود. از سوی دیگر این تحولات در سایه غافل‌گیری و نوعی بی‌عملی یا به اعتقاد سعودی‌ها بی‌اعتنایی آمریکا به وقوع می‌پیوست.

این پارامترها در کنار عوامل دیگر به‌صورت آرام عربستان را به‌سوی به‌کارگرفتن یک رویکرد جدید در سیاست خارجی خود پیش برد که برخلاف رویه قبلی رویکردی غیرمحافظه‌کارانه و ماجراجویانه بود. عربستان با خوانشی فرقه‌ای در لعاب مداخله ایران در جهان عرب، تغییرات مردم‌سالارانه در منطقه را به کارزاری جنگ سردی تبدیل کرد تا به سه هدف خود برسد: نخست، توازن قدرت منطقه‌ای را با جنگ نیابتی دوستان تکفیری خود در سوریه، لبنان و عراق علیه جمهوری اسلامی ایران بر هم بزند؛ دوم، مانع از سقوط متحدان منطقه‌ای خود همچون بحرین و یمن به‌تبع گسترش نفوذ بازیگران رقیب شود و سوم اینکه، تهدید تغییرات انقلابی در منطقه را از ریاض دور کند. به‌نظر می‌رسد که عربستان چندان از الگوی موردنظر آمریکایی‌ها در منطقه

خاورمیانه که نظم مبتنی بر توازن قدرت است راضی نیست و به دنبال ایفای نقش هژمونی منطقه‌ای است و رسیدن به این مهم را در چارچوب ائتلاف‌سازی سیاسی - نظامی منطقه‌ای در پرتوی سیاست تضعیف توانمندی‌های راهبردی منطقه‌ای ایران و حذف ایران از نظم‌سازی منطقه‌ای دنبال می‌کند. عربستان برای نخستین بار استفاده از جنگ‌های نیابتی را به کناری گذاشت و به شکل مستقیم ارتش خود را وارد جنگ کرد. از این رو مداخله‌گرایی مستقیم را به شکلی اساسی وارد سیاست خارجی ریاض کرد. جنبه دیگر در سیاست خارجی جدید عربستان این است که مورد نشان می‌دهد که عربستان به دنبال بازتعریف مرزهای سیاسی خاورمیانه عربی و به تبع نظم منطقه‌ای مطلوب خود است، موضوعی که آمریکایی‌ها در طول دوران جنگ سرد در قالب‌هایی همچون طرح خاورمیانه بزرگ و... ناکام مانده‌اند.

از آنجا که محور سیاست‌های عربستان را ثبات منطقه‌ای تشکیل می‌دهد، به امنیت در مرزهای طولانی با یمن احتیاج دارد و این مرزها از گذشته‌های دور نیز همواره منشا نگرانی و بحران برای دولت‌مردان سعودی بوده است. با شروع خیزش‌های عربی، ملک عبدالله پادشاه عربستان، سیاست دوگانه‌ای را در پیش گرفت. او از یک سو، با به‌کارگیری استراتژی پیشدستانه درصدد کنترل و مهارکردن خیزش و بروز و ظهور اعتراض‌ها و آشوب‌ها در سطح داخلی کشور برآمد و از سوی دیگر، با در پیش گرفتن استراتژی قدرت‌افکنی و حمایت مالی و تسلیحاتی از معترضین و مخالفین در سطوح منطقه‌ای، در پی تأثیرگذاری بر تحولات نوین منطقه‌ای برآمد.

مداخله نظامی عربستان و متحدین عرب آن در یمن، بحران یمن را شدت بخشید، پیچیده‌تر ساخت و وارد مرحله کاملاً متفاوت و جدیدی کرد. درحالی که دولت سعودی در طول دهه‌های گذشته به در پیش گرفتن سیاست خارجی محتاطانه و محافظه‌کارانه مشهور بوده است، حمله نظامی این کشور به یمن در پرتوی حاکم شدن رهبران جوانی مانند محمدبن‌نایف و محمدبن‌سلیمان موجی از پرسش‌ها و تحلیل‌ها را

در این مورد پدید آورد.

ج) دلایل به کارگیری رویکرد سیاست خارجی تهاجمی عربستان در قبال یمن

معمای امنیتی ناشی از نفوذ فزاینده قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

مهم‌ترین استدلال سعودی‌ها در توجیه تجاوز نظامی به یمن تسلط حوثی‌ها بر یمن با طراحی ایران و تهدیدات آن برای امنیت دولت سعودی، منطقه و تنگه باب‌المندب است. به تعبیر دیگر، ائتلاف به رهبری عربستان سعودی با هدف مقابله با یک تهدید فوری و حیاتی (البته از دیدگاه کشورهای عضو ائتلاف) یعنی «گسترش نفوذ ایران» شکل گرفته است و این نکته‌ای است که به‌روشنی در سخنان وزیر خارجه امارات متحده عربی، شیخ عبدالله بن زاید آل‌نهیان آشکار بود. وی چند روز پس از آغاز عملیات «عاصفه الحزم» در دیدار با ریاض یاسین همتای یمنی خود، ایران را به دخالت در عراق، سوریه، لبنان و یمن متهم کرد و اظهار داشت که دوستان ما در ایران قصد صدور انقلاب سال ۱۹۷۹ را دارند و این جزء قانون اساسی و نظام آنها است.

کشورهای حوزه خلیج فارس اقداماتی مانند «افزایش چشم‌گیر قدرت نظامی»، «پیگیری برنامه هسته‌ای»، «فرستادن مستشاران نظامی و ارائه کمک‌های تسلیحاتی به کشورهایمانند سوریه و عراق»، «حمایت از گروه‌هایی مانند حزب الله لبنان» و غیره از سوی جمهوری اسلامی را دلایلی بر توسعه‌طلبی ایران برمی‌شمرند که این عوامل را با «ایران هراسی» دامن‌زده شده از سوی کشورهای منطقه مانند «طرح هلال شیعی» پادشاه اردن و فرامنطقه‌ای غربی «تلاش ایران جهت احیای امپراتوری پارس» گره‌زده و معمای امنیتی را به‌نفع توسعه‌طلبی ایران حل می‌کنند (رضایی، ۱۳۹۴).

عربستان سعودی از جمله کشورهای منطقه است که بعد از سرنگونی صدام در عراق، خود را در رقابت جدی با ایران قرار داده است و تلاش می‌کند تا در برابر ایران نوعی توازن برقرار کند و از رشد روز افزون قدرت ایران جلوگیری کند. به‌همین دلیل است که به نسبت دیگر کشورهای عربی منطقه رفتاری کاملاً تهاجمی نسبت به سیاست

ایران در منطقه دارد. مقامات سعودی بر این باورند که حمله آمریکا به افغانستان و عراق سبب برکناری رژیم‌های ضدایرانی و قدرت‌یابی جمهوری اسلامی ایران در این دو کشور شده است. این حملات به شکلی عراق و افغانستان را از موقعیت تهدید خارج و آن‌ها را تبدیل به فرصتی مناسب برای ایران کرده و توازن قوای منطقه‌ای را به ضرر عربستان و سایر کشورهای عربی تغییر داده است. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن شیعیان در عراق و موفقیت‌های حزب الله در لبنان، روند قدرت‌یابی ایران و شیعیان در منطقه سرعت بیشتری یافته است (برزگر، ۱۳۹۲: ۲۲۹).

الگوی رفتاری عربستان نشان می‌دهد که دولت آن کشور نمی‌خواهد اجازه دهد که تحول قدرت منطقه‌ای ایران ادامه پیدا کند و یا اینکه ارتقای نقش منطقه‌ای ایران به سکوت بگذرد. بنابراین از الگوی تهاجمی استفاده می‌کند (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۵۸). عربستان به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران به ویژه در میان شیعیان است (Altamini, 2012, 8) و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ آن را کاهش دهد. در واقع، مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه و نزدیک‌ترین همسایه‌های خود یعنی بحرین و یمن از مهم‌ترین اهداف عربستان در منطقه است (kamrava, 2013, 6). عربستان در سال‌های گذشته در چارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به شدت از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در عراق و لبنان و بحرین و تشکیل آنچه که با عنوان «هلال شیعی» نامیده می‌شود نگران بوده و تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند. بنابراین با قدرت‌گیری انصارالله در یمن به شدت احساس خطر کرده است. به همین دلیل عربستان سعودی برای از بین بردن قدرت حوثی‌ها و تضعیف یا مقابله با نفوذ ایران در منطقه، دست به لشکرکشی و جنگ زده است. در واقع، عربستان قدرت‌گیری شیعیان زیدی در یمن را همانند افزایش قدرت منطقه‌ای ایران تعبیر می‌کند و خود را در محاصره شیعیان می‌بیند. به همین دلیل است که این کشور دست به حمله به یمن زده است.

مقامات سعودی بر این باورند که سیاست خارجی جدید آن‌ها منافع عربستان را به‌شکل کامل تأمین خواهد کرد. از نظر آن‌ها این سیاست می‌تواند وزن عربستان در خاورمیانه در حال تحول را افزایش دهد و به‌شکلی روند امور را دوباره به‌سود کشورهای عربی با محوریت اهل تسنن تقویت کند. به باور آن‌ها تغییر در کشورهای حامی ایران سبب تضعیف محور مقاومت و تقویت جریان محافظه کار با محوریت عربستان خواهد شد. از همین رو، به‌دنبال شکست محور مقاومت به رهبری ایران هستند. پیوند محور مقاومت با ایران و ایجاد یک قدرت جدید در عرصه بین‌المللی سبب نگرانی استکبار جهانی شده است؛ بنابراین آمریکا و عربستان هرچا ظرفیتی برای تقویت قطب قدرت به رهبر ایران باشد با آن برخورد خواهد کرد. یمن یکی از کشورهای استراتژیک و مسلمان که تعداد قابل توجهی از مردم این کشور شیعیان زیدی هستند سبب نگرانی آمریکا و عربستان شده است. بنابراین عربستان با این حمله می‌خواهد تا مانع پیوند یمن به ایران شود.

تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای

یکی از اهداف مهم عربستان از رویکرد تهاجمی و حمله نظامی به یمن یادآوری نقش خود به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه‌ای است. سعودی‌ها، سال‌ها به‌دنبال ایجاد یک خاورمیانه با محوریت عربستان هستند. بنابراین به‌دنبال ایفای نقش خود در تمامی تحولات منطقه هستند؛ اما با این وجود، در همه اتفاقاتی که در منطقه روی داده است با ناکامی و بن‌بست مواجه شده‌اند. آن‌ها باوجود صرف دلارهای نفتی فراوان، نتوانستند نظام بشار اسد را به‌عنوان یکی از محورهای مقاومت زمین‌گیر کنند. بعد از آن در عراق نیز نتوانستند نظام مورد نظر خود را ایجاد کنند؛ پس این ناکامی‌ها و شکست‌های پی درپی سبب شده است تا به مداخله نظامی در یمن روی آورند. یمن به‌دلیل داشتن موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی در منطقه اهمیتی ویژه‌ای دارد؛ به همین دلیل این کشور برای عربستان اهمیت زیادی دارد. عربستان کشور یمن را حیاط خلوت خود

می‌داند؛ در نتیجه طبیعی است عربستان به حوادث داخلی یمن و ناآرامی‌های این کشور هم‌مرز حساس باشد. البته یمن برای عربستان اهمیت راهبردی نیز دارد و این امر دلایلی دارد که اصلی‌ترین آن استقرار یمن در مسیر ۳سه گذرگاه اساسی است. موفقیت‌های روزافزون موقعیت سیاسی - اجتماعی انصار الله در یمن، این نکته را به ذهن تصمیم‌سازان سعودی متبادر ساخت که قدرت‌گیری انصار الله، موجب افزایش سطح نفوذ منطقه‌ای ایران شده است (السیونی، ۲۰۱۵). عربستان سعودی نظم منطقه‌ای شکل گرفته پس از تحولات جهان عرب در راستای منافع موجود را قبول ندارد و این توازن قدرت منطقه‌ای را در تقابل با نگاه و سیاست‌های خود ارزیابی می‌کند. به همین دلیل آل سعود در پی آن هستند تا با بهره‌گیری از بحران‌ها و فرصت‌های موجود، نظم و توازن قدرت موجود منطقه‌ای را به نفع خود تغییر دهند. همچنین سیاست فعالانه این کشور نسبت به تحولات جهان عرب به‌ویژه در مورد یمن، نشان‌گر تلاش عربستان برای ایفای نقش فعالانه در منطقه با هدف تغییر توازن قوای منطقه‌ای از دست‌رفته به سود خود است.

ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی

از دیگر دلایل تهاجم نظامی عربستان به یمن ناشی از تلاش مقامات سعودی برای بازسازی و احیای جایگاه دولت سعودی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است. درحالی که در کنار اهدافی مانند حفظ تمامیت ارضی، امنیت ملی و رفاه ملی، دولت‌ها ارتقای جایگاه ملی را نیز در زمره اهداف سیاست خارجی خود مورد توجه قرار می‌دهند، ارتقای جایگاه ملی می‌تواند به‌واسطه مؤلفه‌های مختلفی مانند توسعه اقتصادی یا عوامل مذهبی و فرهنگی و یا ارتقای قدرت نظامی یک کشور دنبال شود. دولت سعودی تاکنون بیشتر تلاش کرده است تا با تکیه بر جایگاه دینی و عنوان خادم حرمین شریفین و همچنین قدرت اقتصادی مبتنی بر صادرات نفت به ارتقای جایگاه ملی خود پردازد؛ اما به نظر می‌رسد اکنون این کشور تلاش دارد تا از قدرت نظامی خود نیز به‌صورتی

عینی و فعالانه در این راستا بهره ببرد.

به عبارت دیگر کادر رهبری جدید عربستان سعودی معتقد است که توسل به ابزارها و رویکردهای سنتی ناکارآمد سبب تضعیف جایگاه ملی سعودی و کاهش نقش آفرینی آن در منطقه شده است. بنابراین باید با به‌کارگیری تسلیحاتی که صدها میلیارد دلار برای آن‌ها هزینه شده است و نمایش قدرت نظامی به ارتقای جایگاه منطقه‌ای سعودی کمک کرد. مورد یمن برای کاربرد قدرت نظامی نیز از این رو انتخاب شد که به باور سعودی‌ها مخالفت منطقه‌ای و بین‌المللی و مقاومت و هزینه نظامی کمتری را نسبت به موارد مشابه احتمالی در پی دارد (اسدی، ۱۳۹۴: ۲۴).

کاهش نفوذ شیعیان حوثی و تلاش برای به قدرت رساندن جریان‌های وابسته

وجود شمار قابل توجهی از شیعیان در یمن و تأثیرپذیری فرهنگی سیاسی آن‌ها از ایران که به‌ویژه در جنبش انصار الله کاملاً نمایان است، یکی از دغدغه‌های عربستان سعودی است. بر این اساس جلوگیری از قدرت‌یابی شیعیان از مهم‌ترین اولویت‌های استراتژیک عربستان در بحران اخیر یمن بوده است. در همین راستا، فرید زکریا می‌گوید: «آنچه سعودی‌ها را به حملات علیه یمن کشاند این است که آن‌ها دولتی شیعی در یمن نمی‌خواهند». به تعبیر دیگر، عربستان سعودی دولت شیعی در یمن را مشکلی بزرگ برای رژیم خود می‌بیند (زکریا، ۱۳۹۴: ۴۳). ایدئولوژی وهابی پادشاه سعودی، عربستان را در تقابل شدید با شیعیان قرار داده است. اعتقاد حکومت عربستان بر این است که شیعیان یمنی پیوند نزدیکی با حکومت ایران و همچنین شیعیان سعودی دارند به‌گونه‌ای که هر نوع موفقیت شیعیان یمن به سرعت شیعیان سعودی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و درضمن سبب افزایش نفوذ و اعتبار جمهوری اسلامی ایران خواهد شد (مرکز الجزیره للدراسات، ۲۰۱۵: ۳).

از این رو می‌توان گفت که یکی از اهداف عربستان از حمله نظامی به یمن آن است که وضعیت داخلی یمن را به‌گونه‌ای هدایت کند که نقش آفرینی مخالفان عربستان

به‌ویژه حوثی‌ها در آینده را به حداقل ممکن برساند. عربستان به دلیل داشتن اقلیت شیعی، از حاکمیت جنبش انصارالله احساس وحشت می‌کند و به‌نوعی آن را موجب الهام بخشی به شیعیان و تحریک آن‌ها در داخل سرزمین‌های خود می‌داند. احساس ناامنی و وضعیت مخاطره‌آمیز داخلی این کشور از شیعیان، سبب شده است تا محوریت طراحی و تقبل هزینه را بر عهده گیرد.

از نظر مقامات سعودی پیروزی انصارالله در موقعیت جغرافیایی راهبردی یمن می‌تواند به زنجیره پیروزی‌های گفتمان انقلاب اسلامی و مقاومت در منطقه، حلقه‌ای دیگر را بیفزاید و سبب شود تا دولت مستقل دیگری با گفتمان غالب استقلال و مقاومت در این منطقه پراهمیت شکل بگیرد. غرب این تهدید را برای خود بسیار جدی می‌داند.

وجود دولت دوست و پیروی اهداف و منافع سیاسی ریاض در یمن، یکی از اهداف مهم عربستان در چند دهه اخیر بوده است. اهمیت یمن در راهبرد امنیتی عربستان، موجب شد که این کشور پس از شروع اعتراض‌ها علیه عبدالله صالح، ابتکار عمل را در دست گیرد و برای انتقال قدرت، مشروط به آنکه ساختار و زیربنای سیاسی این کشور محفوظ بماند، تلاش کند. حمایت عربستان از منصور هادی و روندی که آن را روند اصلاحات سیاسی معرفی کرد، در این چارچوب قابل تبیین است (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۱). در واقع، تلاش برای گسترش نقش‌آفرینی افراد و جریان‌های وابسته و هم‌سو از جمله محورهای تلاش‌های عربستان سعودی در مورد تحولات اخیر یمن بوده است. عربستان سعودی برای حفظ قدرت و برتری گروه‌های سنی مذهب بر گروه‌های شیعه در سطح منطقه‌ای، تاکنون میلیاردها دلار هزینه کرده است. در حال حاضر می‌توان به ده‌ها هزار نفر از نیروهای معارض در قالب گروه‌های مختلف مانند القاعده، داعش، طرفداران منصور هادی، جدایی‌طلبان جنوب و نیروهای قبیله‌ای اشاره کرد که سعودی‌ها در پی حمایت و فعال‌ساختن آن‌ها در مقابل ارتش و انصارالله هستند.

در حال حاضر سعودی‌ها تمام تلاش خود را معطوف این مسئله کرده‌اند تا از

تبدیل شدن انصار الله به مدلی مانند الگوی حزب الله لبنان جلوگیری کنند. از این جهت علت ورود مستقیم عربستان به مسئله یمن و نیز تلاش برای چینش عناصر دلخواه در ساختار قدرت در این کشور را در چارچوب رقابت منطقه‌ای با ایران و البته ناشی از فهم آنان از ارتباط جمهوری اسلامی ایران با جریان‌های اسلام‌گرای منطقه دانست (خضری، صفوی و پرهیزکار، ۱۳۹۴: ۱۸۳).

جلوگیری از دستیابی ایران به توافق هسته‌ای

یکی دیگر از دلایل مهم و اساسی مداخله نظامی ائتلاف به رهبری عربستان سعودی در یمن، تلاش برای ایجاد تغییر در محاسبات امنیتی آمریکا و متحدانش باهدف برهم زدن توافق احتمالی با ۱+۵ بود (عالم، ۲۰۱۵: ۷). در همین راستا، هم‌زمان با مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه ۱+۵ غربی در لوزان سوئیس که از آن به‌عنوان مرحله نهایی یاد می‌شود، حمله عربستان سعودی به همراه ائتلافی از نه کشور به یمن اتفاق افتاد که در نوع خود معنادار و از منظر برخی تحلیل‌گران گونه‌ای واکنش انفعالی از سوی جبهه آمریکایی - عربی به روند تحولات منطقه‌ای و تأثیرگذاری بر مذاکرات محسوب می‌شود.

با تحولات اخیر منطقه، به‌ویژه احتمال توافق نهایی در مذاکرات هسته‌ای و نیز پیروزی ایران در برخی از معادلات منطقه‌ای، سعودی‌ها احساس کردند که صحنه را به ایران واگذار کرده‌اند. از همین رو، به‌دنبال آن بودند که مانع پیشرفت جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات هسته‌ای و نیز جلوگیری از تثبیت جایگاه ایران در منطقه شوند. از نظر مقامات سعودی برداشته‌شدن تحریم‌های اقتصادی ایران در مرحله جدید و احتمال نقش‌آفرینی منطقه‌ای پررنگ‌تر و به‌ویژه گسترش حمایت آن از متحدین منطقه‌ای خود می‌تواند روند تحولات در بیشتر بحران‌های منطقه‌ای و از جمله یمن را به زیان این کشور تغییر دهد.

عربستان چون به‌شدت مخالف توافق هسته‌ای بین ایران و غرب است، تلاش کرده

است تا با درگیرسازی ایران در پرونده جدید، وضعیت هسته‌ای را تحت تأثیر قرار دهد. در واقع، تحرک غرب برای تخریب مذاکره از سوی عربستان از انگیزه‌های ضمنی عربستان در ساماندهی حمله به یمن است. «دیوید تافوری» از مقامات پیشین وزارت امور خارجه آمریکا، ضمن این که حمله عربستان به یمن را پیامی از سوی عربستان به ایران دانست، گفت: «عملیات در یمن از وجوه مختلف قابل بررسی است... مسئله یمن می‌تواند بر روند مذاکرات هسته‌ای ایران تأثیر بگذارد» (تافوری، ۱۳۹۴: ۵۳). عربستان از ابتدا تلاش کرد تا با آغاز حمله به یمن، مذاکرات میان ایران و ۵+۱ را تحت الشعاع قرار دهد؛ اما قدرت‌یافتن جبهه داخلی یمن و موفقیت انصارالله و هم‌پیمانانشان در پیشروی میدانی به سوی عدن، باب‌المنذب و مرزهای یمن با عربستان سبب شد تا جنگ یمن به هدف مستقیم عربستان تبدیل شود.

جلوگیری از شکل‌گیری دموکراسی در یمن

جلوگیری از روند دموکراتیزاسیون و مقابله با قدرت‌گرفتن نیروها و جریان‌های دموکراتیک در یمن، از دلایل دیگر حمله نظامی عربستان است. در حقیقت این کشور قاطعانه با هر نوع گسترش دموکراسی در منطقه که ممکن است خود رژیم سعودی را تحت فشار قرار دهد، مخالف است.

حکومت عربستان سعودی به دلیل ماهیت استبدادی و سنتی خود شکل‌گیری هرگونه دموکراسی در منطقه را تهدیدی برای امنیت خود می‌داند. در این میان با توجه به مجاورت جغرافیایی و پیوندهای تاریخی، شکل‌گیری جوانه‌های دموکراسی در یمن تهدیدی جدی برای حکومت آل‌سعود است؛ بر این اساس یکی از مهم‌ترین راهبردهای عربستان در یمن متوقف‌کردن روندهای دموکراتیک است. در واقع، عربستان همواره نگران آن است که موج آزادی‌خواهی به داخل مرزهای آن سرایت کند و به فروپاشی نظام قبیله‌ای آن منجر شود.

تحولات یمن در جورچین تحولات مربوط به بیداری اسلامی الگوی بومی جدیدی

است که هم مؤلفه‌های انقلاب‌های اسلامی منطقه را دارد و هم مطالبات بومی مردم یمن را، به همین دلیل سعودی‌ها به شدت نگران تحریک‌پذیری سایر کشورها و ملل عرب منطقه هستند. در واقع حمله به یمن حمله به موج جدیدی از بیداری اسلامی در منطقه و تلاش برای مهار و مدیریت غربی-عربی آن است. عربستان سعودی برای دستیابی به اهداف خود از مجموعه‌ای از ابزارها از جمله کمک‌های مالی، فعالیت‌های دیپلماتیک و ابزارهای نظامی استفاده کرده است. این کشور تلاش می‌کند تا با کمک مالی به قبایل و احزاب یمنی اوضاع یمن را در جهت منافع خود مدیریت کند. عربستان همچنین تلاش‌های دیپلماتیک مفصلی در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس انجام داده است. آخرین ابزار عربستان سعودی برای دستیابی به اهداف خود حمله نظامی به یمن است.

(د) نقش جمهوری اسلامی ایران در بحران یمن

روابط ایران و یمن

روابط جمهوری اسلامی ایران و یمن در طول ۳۶ سال گذشته همواره تابعی از متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دو کشور یمن شمالی و جنوبی در سیاست خارجی ایران تعریف و جایگاه مشخصی نداشتند؛ به ویژه آنکه یمن جنوبی از جمله متحدان اتحاد شوروی بود و این شرایط سبب شد تا حضور نظامی اتحاد شوروی در دریای سرخ و دریای عمان و تسلط بر تنگه استراتژیک باب‌المنندب فراهم شود و رفت‌وآمد کشتی‌های نظامی و تجاری غرب در این حوزه‌ها نیز مختل شوند که این موضوع بخشی از دغدغه‌های منطقه‌ای ایران در آن دوره بود. بنابراین، سیاست خارجی تهران در دوره پهلوی دوم در قبال یمن جنوبی نگاهی همراه با نگرانی بود. از همین‌رو، ایران به نیابت از آمریکا و غرب بخشی از نیروهای نظامی خود را برای دفاع از پادشاهی عمان در ظفار مستقر کرد (هوشی سادات، ۱۳۹۳). جنبش ظفار در سال ۱۹۶۲ با هدف سرنگونی رژیم سلطنتی عمان و تجزیه ظفار به‌وجود آمد

و مورد حمایت جمال عبدالناصر و رهبران یمن جنوبی قرار گرفت و سرانجام با حضور ایران در عمان (۱۹۷۲-۱۹۷۵) به شکست کلی نیروهای جنبش آزادی‌بخش خلق ظفار منجر شد. این رویداد مهم‌ترین مرحله در روابط ایران و یمن در سال‌های قبل از وقوع انقلاب اسلامی است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد جابه‌جایی در جهت‌گیری سیاست خارجی یمن شمالی و جنوبی نسبت به ایران هستیم. شایان ذکر است که یمن شمالی جز اولین کشورهایی بود که در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخت و سفیر این کشور به دیدار امام خمینی (ره) رفت و یک جلد کلام الله مجید را از طرف علی عبدالله صالح به امام تقدیم کرد؛ اما با آغاز جنگ تحمیلی، یمن شمالی به رهبری «علی عبدالله صالح» تحت تأثیر موضع‌گیری‌های شورای همکاری خلیج فارس قرار گرفت و از تهاجم رژیم بعث عراق به ایران نیز حمایت می‌کرد. یمن شمالی که در ابتدا خود را طرفدار انقلاب ایران نشان داد، در جریان جنگ تحمیلی حتی سربازانی را جهت کمک به رژیم بعث عراق به جبهه فرستاد. درحالی که یمن جنوبی به رهبری «علی ناصر محمد» از تهران پشتیبانی می‌کرد. از سوی دیگر دولت یمن جنوبی پس از وقوع انقلاب برای نشان‌دادن حسن نیت خود، یک خلبان اسیر ایرانی را که از سال ۱۹۶۷ به علت سقوط هواپیمایش در مرز ظفار دستگیر شده بود، با میانجی‌گری جبهه آزادی‌بخش خلق عمان آزاد کرد (امیردهی، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

در ۲۲ مه ۱۹۹۰ دو یمن با یکدیگر متحد شدند و پس از این اتحاد روابط ایران و یمن با فراز و فرودهایی همراه شد. در ابتدا سفارت ایران به کنسولگری و سپس کنسولگری به نمایندگی نزول پیدا کرد. فراز و نشیب‌های روابط سیاسی دو کشور مانع از توسعه روابط فرهنگی و رشد آن نشد، از این‌رو پس از اتحاد دو یمن، ایران و یمن موافقت‌نامه‌های فرهنگی، علمی و آموزشی مختلفی را با هم به امضا کردند. در مجموع می‌توان گفت که پایان جنگ تحمیلی و به‌دنبال آن، اتحاد دو یمن شمالی و جنوبی

تغییری در مناسبات تهران و صنعا ایجاد نکرد؛ زیرا که جمهوری یمن همچنان تحت تأثیر سیاست‌های عربستان و شورای همکاری خلیج فارس قرار داشت. علی‌الله صالح به شدت به عربستان وابسته بود و سیاست‌های داخلی و خارجی خود را با رژیم آل‌سعود هماهنگ می‌کرد. تلقی رژیم آل‌سعود این است که چون حوثی‌ها به مذهب تشیع گرایش دارند، نفوذ آن‌ها در مناطق شمالی یمن به مفهوم نفوذ ایران است. در همین راستا، از سال ۲۰۰۴ تا سال ۲۰۱۰ دو ارتش عربستان و یمن شش حمله زمینی و هوایی علیه حوثی‌های یمن سازماندهی کردند.

جمهوری اسلامی ایران همواره منتقد سیاست‌های دولت صالح بود. از همین‌رو، از معدود کشورهایی بود که از انقلاب یمن استقبال کرد. این امر سبب تیرگی روابط ایران و دولت یمن در دوره صالح و پس از آن در زمان منصور هادی شد. پس از کنترل انصار الله بر صنعا، منصور هادی برای حفظ قدرت خود ناگزیر به فاصله گرفتن از حزب کنگره و صالح شد. به همین دلیل، بهبود روابط انصارالله با ایران را دستور کار خود قرار داد که بازگشایی سفارت ایران در صنعا از کردهای این سیاست جدید است؛ اما این سیاست با مخالفت شورای همکاری خلیج فارس و حزب کنگره مواجه شده و خروج اعضای حزب کنگره از کابینه یمن نیز تا حد زیادی ناشی از این اختلاف‌ها است (میرزاده کوهشاهی، ۱۳۹۳: ۶۲).

رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن

در فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و تعهدداشتن در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیر محارب استوار است». از همین‌رو با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران، اهداف کلان آن را می‌توان در سه دسته تقسیم کرد: ۱. رشد و توسعه اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛ ۲.

دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادیبخش و تعارض با اسرائیل و غرب؛ ۳. استقرار یک جامعه اسلامی براساس مبانی شیعی (سریع القلم، ۱۳۷۹: ۴۹). در همین راستا، تهران در یمن، از همان سیاست دفاع از یک گروه جمعیتی غیرقابل چشم‌پوشی با مطالبات بر حق کمک گرفته است، یعنی حوثی‌ها و انصارالله. در واقع، جمهوری اسلامی ایران تحولات یمن را در قالب بیداری اسلامی ارزیابی می‌کند که سبب کاهش نفوذ غرب در منطقه می‌شود. از همین رو، جمهوری اسلامی ایران تلاش‌های عربستان سعودی را برای مدیریت تحولات یمن و به قدرت رساندن جریان‌های وابسته با نگرانی دنبال می‌کند و خواستار نقش‌آفرینی همه جریان‌های مذهبی و سیاسی در آینده این کشور است. در این میان باید به نفوذ گسترده معنوی ایران در میان شیعیان زیدی و به‌ویژه جنبش حوثی‌ها اشاره کرد که نگرانی‌های عربستان سعودی و آمریکا را برانگیخته است.

تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر شیعیان یمن و به‌ویژه جنبش حوثی‌ها زیاد بوده و در میان آن‌ها تأکید بر آرمان‌های انقلاب اسلامی مانند مبارزه با صهیونیسم و استکبارستیزی کاملاً مشهود است؛ بر این اساس عربستان سعودی تلاش زیادی را برای به حاشیه‌راندن شیعیان انجام داده است که از جمله می‌توان به کمک دولت یمن برای سرکوبی حوثی‌ها اشاره داشت. در هر صورت در جریان تحولات یمن، همانند بحرین و سوریه رقابت و تعارض منافع ایران و عربستان سعودی کاملاً مشهود است و رقابت این دو بازیگر مهم منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین وجوه بین‌المللی تحولات اخیر در این کشور است.

ایران با پانزده کشور مرز آبی و خاکی دارد که هیچ‌کدام متحد طبیعی آن نیستند و بسیاری به‌عنوان پایگاه اقدامات ضد ایرانی آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی عمل می‌کنند. برای جبران این مشکل، تهران با گروه‌های مایل به ارتباط با ایران در دیگر کشورها ارتباط صمیمانه‌ای برقرار کرده است. این گروه‌ها شامل شیعیان عراق، لبنان و بحرین، شیعیان و دشمنان طالبان در افغانستان، زیدی‌های یمن، کردهای عراق و

فلسطینیان می‌شوند. در سه دهه گذشته، این ارتباطات به تهران کمک کرده است که با اقدامات ضد خودش مقابله کند و مانع استفاده از کشورهای همسایه به‌عنوان پایگاهی علیه استقلال و امنیت خود شود. بسیاری از گروه‌های متحد تهران بارها در انتخابات کشورهای خود پیروز شده‌اند، زیرا نماینده جمعیتی هستند که هم قابل چشم‌پوشی نیست و هم مطالبات به حقی دارند (لورت و من لورت، ۱۳۹۴).

عربستان و ایران در مورد کشمکش اخیر میان دولت یمن و اقلیت حوثی یمن که در استان صعدا در شمال کشور زندگی می‌کنند، اختلافات جدی داشته‌اند. رهبران دولتی عربستان و یمن مکرر ایران را به حمایت از حوثی‌ها با کمک‌های مالی، آموزشی و تجهیزاتی متهم کرده‌اند. لیکن، اتهامات مقامات آل‌سعود و یمن در مورد حمایت تجهیزاتی و آموزشی ایران اثبات نشده است. گرچه حوثی‌ها برخلاف ایران که شیعه دوازده امامی است، پنج امامی هستند. رهبران ایران با حمایت لفظی از حوثی‌ها مطابق سیاست اتحاد مذهبی، بر این درک افزودند؛ اما تصور اینکه آن‌ها می‌توانند در مورد مسئله‌ای بسیار مهم برای جامعه شیعیان همچنان سکوت کنند، دشوار است. مقامات دولتی سعودی و یمنی گاهی این اتهام را مطرح کرده‌اند که رهبران حوثی به‌دنبال منحرف کردن پیروان خود از اصول و اقدامات میانه‌رو شیعه به‌سوی شکل ستیزه‌جویانه‌تر شیعه دوازده امامی مطابق راهبرد مذهبی ایران هستند (Terrill, 2011:19). در اصول مذهبی حوثی‌ها امامت از آن نایب قیام‌کننده با شمشیر است (قیام بالسیف) و تاریخ‌درگیری‌های نظامی شیعیان یمن با حکومت به قبل از انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد.

به هر حال، درگیری دولت یمن با حوثی‌ها به‌دلیل مداخله نظامی مستقیم عربستان در شمال یمن در نوامبر ۲۰۰۹ بعد تازه‌ای پیدا کرد. در آن هنگام، برخی از شورشیان به خاک عربستان رفتند و حداقل دو نیروی محافظ مرزی را کشتند و ظاهراً کنترل دو یا سه روستای عربستان را به‌دست گرفتند.

عربستان در واکنش به این اقدام، حملاتی نظامی علیه شورشیان حوثی با اجازه

دولت یمن صورت داد. این درگیری به سرعت به عنوان بزرگ‌ترین عملیات نظامی رخ‌نمایی کرد که عربستان از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به این سو آغاز کرده بود. تاکتیک‌های سعودی در این جنگ، شامل آتش سنگین توپخانه و بمباران هوایی در کنار فرستادن نیروهای پیاده‌نظام در این عملیات بود. هدف این شکل از جنگ، نابودی عناصر مهم نیروهای حوثی به روشی بود که پیاده‌نظام سعودی بتواند به آسانی نیروهای نظامی باقی‌مانده را شکست دهد. چنین تاکتیک‌هایی تنها تاحدی موفقیت‌آمیز بود. در این میان، ایران به دفاع از انقلاب مردم یمن پرداخت و حمایت عربستان از حکومت علی عبدالله صالح را محکوم کرد (نجات، ۱۳۹۳: ۷۲).

به صورت کلی، ایران مدعی است که عربستان به دلایل عمده‌ای در یمن دخالت و به سرکوب شیعیان اقدام می‌کند، این دلایل از نگاه ایران عبارتند از:

۱. جلوگیری از سرایت اندیشه‌ها و تفکرات شیعی در کشور خود؛

۲. جلوگیری از گسترش حوزه نفوذ ایران در منطقه؛

۳. توسل به بحران‌های خارجی باهدف انحراف افکار عمومی داخلی خود.

از سوی دیگر، ایران عربستان را متهم می‌کند که تلاش دارد با پیوند دادن الحوثی و القاعده و بزرگ‌نمایی خطر شیعیان منطقه و گسترش نفوذ ایران، ضمن به دست آوردن حمایت دیگر کشورهای عربی، به دخالتش در یمن و کشتار شیعیان یمنی و جبهه‌ای مشروع بپردازد. در مقابل عربستان سعودی، ایران را به دست داشتن در جنگ داخلی یمن و حمایت از حوثی‌ها و انقلابیون متهم می‌کند.

آنچه برای ایران اهمیت دارد، در درجه نخست ایفای نقشی سازنده در تحولات این کشور برای رفع چالش‌های موجود در جهت تفاهم گروه‌های سیاسی و در درجه دوم، حمایت از متحدان خود برای جلوگیری از خروج تحمیلی آنان از صحنه قدرت است. سیاست نخست سبب خواهد شد تا قدرت و جایگاه ایران در عرصه منطقه‌ای ارتقا یابد. این مسئله به خودی خود سیاست دوم یعنی ارتقای وزن گروه‌های هم‌سو در یمن را

افزایش می‌دهد. در صورت تغییر شرایط و عدم امکان مشارکت برای اجرایی شدن سیاست نخست، پیگیری سیاست دوم می‌تواند برگ برنده‌ای برای ایران در عرصه منطقه‌ای در تقابل با قدرت‌های رقیب، به‌ویژه عربستان باشد (میرزاده کوهشاهی، ۱۳۹۳: ۶۲).

ایران از آغاز بحران یمن تاکنون تأکید داشته است که این بحران راه حل نظامی ندارد و تنها راه برقراری صلح و ثبات، ایجاد شرایطی است که همه احزاب یمنی، بدون مداخله خارجی بتوانند دولت وحدت ملی و فراگیر تشکیل دهند.

مبارزه با افراطی‌گری و تروریسم، کمک به تقویت روندهای سیاسی، حل بحران‌ها، نفی مداخله خارجی، مخالفت با نظامی‌گری و حمایت از تحقق خواسته‌ها و مطالبات مردم منطقه در سال‌ها از شاخص‌های اصلی ایران در خاورمیانه بوده که به کنش‌گری و رفتار خارجی تهران شکل داده است. ایران در مورد بحران یمن نیز همین مسیر را دنبال کرده است. مجریان سیاست خارجی کشورمان از آغاز نهضت مردمی این کشور به‌ویژه در دوره اخیر بر این موضوع تأکید کرده‌اند که آغاز گفت‌وگوهای ملی راهکار برقراری ثبات و آرامش و تحقق خواسته‌های مردم یمن است. ایران تأکید دارد که این گفت‌گوها باید با هدف پایان‌دادن به تنش و جنگ قدرت در این کشور و با حضور همه احزاب و گروه‌های تأثیرگذار سیاسی و قومی صورت پذیرد.

حسین امیرعبداللهیان معاون عربی و آفریقایی وزارت امور خارجه، در ۱۸ فروردین ۱۳۹۴ با اشاره به حمله عربستان به یمن، سیاست‌های اصولی کشورمان برای پایان‌دادن به خشونت و کشتار مردم غیر نظامی یمن را این‌گونه تشریح کرد که: «این بحران تنها از راه سیاسی و توقف فوری حمله نظامی عربستان به یمن و گفت‌وگوهای ملی با حضور همه طرف‌ها در کشوری بی‌طرف امکان‌پذیر است».

از نظر مقامات جمهوری اسلامی ایران از بایسته‌های مهم این گفت‌وگوهای ملی، نبود دخالت خارجی در امور داخلی و تصمیم‌سازی در زمینه تحولات سیاسی است. همچنین دولتی که در این شرایط امور کشور را به‌دست می‌گیرد باید نماینده همه مردم

یمن باشد و وحدت ملی این کشور و نه منافع گروه یا کشوری خاص را دنبال کند. به کارگرفتن چنین رویکردی از سوی جمهوری اسلامی ایران به شکل کامل منطقی به نظر می آید؛ زیرا وضعیت یمن بسیار نابسامان است و در کنار ناامنی های ناشی از هجوم سعودی ها، شرایط معیشتی این کشور نیز بسیار بد است. بسیاری از مردم این کشور در تأمین نیازهای اولیه خود دچار مشکل هستند و در وضعیت کنونی به علت تنگناهای اعمال شده از سوی عربستان سعودی، نیاز مردم یمن به کمک های بشر دوستانه بیش از پیش احساس می شود.

جمهوری اسلامی ایران از آغاز بحران در یمن بر این نکته تأکید کرده است که نمی توان به زور سلاح به بحران پایان داد و تنها راه برای حل این موضوع گفت و گوی سیاسی و مذاکره است. در همین پیوند، محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه کشورمان در فروردین ۱۳۹۴ با اشاره به عملیات هوایی عربستان و هم پیمانان این کشور به یمن اظهار کرد: «مشخص است که حمله هوایی راه حل نیست... تمامی عملیات زمینی و هوایی باید متوقف شود».

ظریف اواخر فروردین نیز در نامه ای به «بان کی مون» دبیرکل سازمان ملل متحد ضمن تبیین سیاست کشورمان در مورد بحران یمن تصریح کرد: «جمهوری اسلامی ایران تأکید می کند که این منازعه راه حل نظامی ندارد و تنها راه برقراری صلح و ثبات، ایجاد شرایطی است که همه احزاب یمنی، بدون مداخله خارجی بتوانند دولت وحدت ملی و فراگیر خود را تشکیل دهند. ظریف برای رسیدن به این هدف، در چارچوب مفاد منشور ملل متحد و اصول اساسی حقوق انسان دوستانه بین المللی طرحی با اصول زیر را ارائه داد: ۱. برقراری آتش بس و توقف سریع کلیه حملات نظامی خارجی؛ ۲. ارسال فوری و بدون وقفه کمک های انسان دوستانه برای مردم یمن؛ ۳. از سرگیری گفت و گوی ملی یمنی تحت هدایت مردم یمن و با مشارکت نمایندگان تمام احزاب سیاسی و گروه های اجتماعی این کشور؛ ۴. تشکیل دولت فراگیر وحدت ملی یمن. بر

اساس این اصول چهارگانه، سیاست منطقی و بشردوستانه کشورمان در قبال یمن و بحران‌های مشابه در منطقه و حتی خارج از منطقه معطوف به پرهیز از خشونت و جنگ، جلوگیری از مداخله‌های گوناگون از جمله نظامی و توجه به خواست مردم کشورها بوده است.

از دیدگاه مقام‌های تهران، با توجه به شرایط شکننده و پرچالش خاورمیانه و نفوذ گروه‌های تروریستی در کشورهای منطقه، باید هر چه زودتر به این بحران پایان داده شود؛ زیرا پیامدهای ویران‌گر و نامطلوب گسترش بحران یمن نه فقط این کشور بلکه مناطق پیرامونی را نیز در نوردیده و به گسترش افراطی‌گری، خشونت، بی‌ثباتی و ناامنی خواهد انجامید.

(د) دلایل حمایت جمهوری اسلامی ایران از یمن

حفظ موازنه قدرت منطقه‌ای

تحولات اخیر در خاورمیانه را می‌توان محور اصلی تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای دانست. هرگونه انتقال در ساخت قدرت سیاسی کشورهای منطقه، برای کشورهای مختلف پیامدهای راهبردی خواهد داشت. به عبارتی دیگر، جا به جایی قدرت و رهبران سیاسی در خاورمیانه نه تنها منجر به ایجاد خلاء قدرت در سطح منطقه‌ای می‌شود بلکه می‌توان آن را زمینه ساز دگرگونی‌های بنیادی‌تری در حوزه امنیت منطقه‌ای دانست. بنابراین تحولات مربوط به بهار خاورمیانه بر معادله قدرت و موازنه منطقه‌ای خاورمیانه تأثیرگذار خواهد بود (مصلی نژاد، ۱۳۹۱: ۳۵).

در حقیقت، آغاز انقلاب دوم در یمن و فشار مضاعف بر منصور هادی که تاحدودی مسیر رئیس‌جمهور مخلوع را درپیش گرفته و مورد حمایت عربستان نیز بود، در جهت منافع منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شده و با بهره‌برداری صحیح از این شرایط می‌توان به تقویت فزاینده جایگاه تهران در حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا امید داشت. از این منظر، هرگونه فشار بیشتر وهابیون سعودی بر شیعیان

یمنی سبب نزدیکی و گرایش بیش از پیش آن‌ها به تهران می‌شود. در واقع، پیشروی‌های معترضان یمنی به رهبری شیعیان حوثی و جنبش انصارالله، بار دیگر پیروزی «گفتمان مقاومت» را در منطقه اثبات کرد، به‌ویژه آنکه نمونه مشابهی از جنبش حزب‌الله لبنان است. به‌ویژه آنکه مقاومت لبنان بخشی از ساختار سیاسی این کشور است و در جهت ثبات سرزمینی و سیاسی در لبنان حرکت می‌کند. از این منظر، شیعیان حوثی نیز تمامیت خواه نبوده و خواستار مشارکت دموکراتیک در حکومت هستند، به‌ویژه که شمار شافعی‌های یمن از شیعیان زیدی فزون‌تر است. بنابراین، شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک که خواسته اصلی انقلابیون یمن باشد، در جهت منافع منطقه‌ای ایران است و می‌تواند منافع مشترک را تقویت کند. در نتیجه، ایران می‌تواند با تدبیر مناسب و به‌کارگرفتن یک سیاست خارجی پویا، از این سرمایه اجتماعی ایجاد شده در جنوب خلیج فارس به‌شکل بهینه استفاده کند، هر چند در شرایط کنونی نیز نفوذ ایران در مقایسه با دیگر قدرت‌های بین‌المللی مقتدرانه‌تر است.

از این منظر می‌توان به تحدید جایگاه و نقش عربستان در ابعاد منطقه‌ای و تغییر نگرش کلی مردم یمن در قبال سیاست‌های محافظه‌کارانه و جانب‌دارانه آل‌سعود و متحدان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن اشاره کرد که این روند، به‌ویژه با ورود گروه‌های خارج از هرم پیشین قدرت از جمله انصارالله، تقویت خواهد شد. در حقیقت، می‌توان پایان یمن پیشین را آغاز عربستانی دیگر دانست.

به قدرت رسیدن حوثی‌ها و چرخش در سیاست خارجی یمن

حضور شیعیان زیدی در درون جامعه یمن که در حدود یک سوم از ترکیب جمعیتی ۲۵ میلیون نفری این کشور را تشکیل می‌دهند، از جمله مهم‌ترین فرصت‌ها در جهت منافع ملی ایران است. شرایط و تحولات اخیر نیز نشان می‌دهند که جایگاه این گروه، که بزرگ‌ترین اقلیت در یمن هستند، در معادلات سیاسی آتی در این کشور پررنگ‌تر خواهد شد. بنابراین، مشارکت و حضور زیدی‌ها در ساختار سیاسی یمن

می‌تواند دیدگاه پیشین سیاست خارجی یمن را نسبت به جمهوری اسلامی ایران تغییر و در نهایت، تعدیل کند. افزون بر این، بیشتر شهروندان یمنی به جمهوری اسلامی ایران علاقه‌مند هستند و حمایت عمومی از جنبش انصارالله و شیعیان حوثی نیز حکایت از صدور انقلاب اسلامی به این حوزه ژئوپلیتیک دارد، هر چند حمایت تهران همواره جنبه معنوی داشته است. برای نمونه، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هیچ حسینه‌ای برای شیعیان در یمن وجود نداشت؛ اما در سال‌های اخیر تعدادی حسینه در مناطق مختلف یمن ساخته شد و شیعیان، مساجد و اماکن مخصوص خود را گسترش دادند. از همین‌رو، سفر گروهی به نمایندگی از دولت یمن، شامل برخی از معاونان وزارتخانه‌ها و مسئولان مؤسسه‌های دولتی، به تهران که ریاست آن را صالح الصماد، رئیس شورای سیاسی انصارالله، بر عهده دارد، حاکی از تداوم همین روند است. بنابراین، فرود نخستین هواپیمای ایرانی به فرودگاه بین‌المللی صنعا که برای نخستین بار پس از چند دهه صورت گرفت، نشان از چشم‌انداز رو به گسترش مناسبات دارد و در حقیقت، این هواپیما حامل پیام‌هایی برای طرف‌های درگیر در داخل یمن و همچنین نشانه‌هایی برای کشورهای منطقه و حتی فرا منطقه‌ای دارد (هوشی سادات، ۱۳۹۳).

اهمیت ژئوپلیتیکی یمن برای ایران

یکی دیگر از دلایل اهمیت یمن برای جمهوری اسلامی ایران، ژئوپلیتیک یمن است (نجات، ۱۳۹۳: ۷۴). موقعیت گسترش نفوذ جنبش انصارالله و شیعیان الحوثی در یمن و تسلط بیشتر بر تنگه راهبردی باب‌المندب، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان و رگ حیاتی کشتی‌رانی در کانال سوئز، در کنار تسلط بر بندر الحدیده می‌تواند حاکمیت متحدان منطقه‌ای ایران را تقویت کرده و تردد دریایی از کانال سوئز و خلیج فارس را به کنترل درآورد که این موضوع چشم‌اندازی هشداردهنده برای طرف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که از نفوذ فزاینده ایران در منطقه نگران هستند. این موضوع همان نکته‌ای است که ابراهیم شرقیه، تحلیل‌گر مرکز بروکینگز در شهر دوحه، بر آن تأکید

دارد مبنی بر اینکه تسلط تهران بر باب‌المندب به معنی بازترسیم روابط ایران در منطقه در راستای منافع این کشور است (هوشی سادات، ۱۳۹۳: ۸۷).

نتیجه گیری

تقسیم یمن بین شیعیان و سنی‌ها زمینه کشمکش جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را برای افزایش نفوذ منطقه‌ای ایجاد کرده است. عربستان جنبش انصار الله یمن را متهم می‌کند که به دنبال الگوبرداری از حزب الله لبنان و ایجاد حکومت اسلامی به سبک ایران در یمن هستند. تشابه نسبی ایدئولوژیک، نفوذ ایران را در میان حوثی‌ها افزایش داده و درحالی که پادشاهی سعودی منافع امنیتی خود در یمن را در حمایت از سرکوب انصار الله یافته است، ایران افزایش نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک خود در یمن را مستلزم رشد انصار الله تصور می‌کند. رقابت دو قدرت منطقه‌ای یعنی ایران و عربستان در یمن، رقابتی ژئوپلیتیکی برای افزایش نفوذ است که بعدی مذهبی به خود گرفته است.

با توجه به اختلافات گسترده سرزمینی عربستان با یمن و نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک ایران بر حوثی‌ها، رشد شیعیان یمن برای پادشاهی سعودی تبعات ناخوشایند امنیتی خواهد داشت. از چشم‌انداز عربستان، رشد شیعیان در یمن به هزینه عربستان بر منافع امنیتی ایران خواهد افزود. با وجود این، رقابت منطقه‌ای با ایران و اهداف برتری طلبانه ریاض در مقابل تهران، نه تنها هزینه عملیات نظامی را بر عربستان آسان کرده است؛ بلکه این کشور را برای گسترش ابعاد تصمیم خود و تشکیل ائتلاف منطقه‌ای، ترغیب کرد. ریاض با تأکید بر جنگ یمن به‌عنوان جنگ رقابتی و مذهبی با ایران، کشورهای عربی را با خود همراه کرد و ائتلاف عربی - سنی را در منطقه به نمایش گذاشت.

درحال حاضر، یمن مهم‌ترین عرصه رقابت عربستان با ایران پنداشته می‌شود. سعودی‌ها با وقوع انقلاب یمن تلاش کردند تا با فراهم آوردن شرایط برای توافق‌نامه ریاض، انتقال قدرت در این کشور را مدیریت کرده، به‌گونه‌ای که ساختارهای سیاسی

حفظ شده و طرفداران عربستان در قدرت باقی بمانند؛ اما تنوع گروه‌های سیاسی و فضای ایجاد شده پس از انقلاب، تحولات یمن را به سوی قدرت‌گیری متحدان ایران در این کشور سوق داد. دل‌بستگی‌های حوثی‌های زیدی مذهب به ایران و هم‌پوشانی سیاست منطقه‌ای آنان با ایران سبب شد تا سعودی‌ها عرصه را بیش از گذشته بر خود تنگ دیدند. برای سعودی‌ها به قدرت‌رسیدن طرفداران ایران در حیات خلوتشان شکستی سیاسی است. پیوستگی سرزمینی شیعیان یمن با شیعیان سعودی نیز مزید بر علت شده است (میرزاده کوهشاهی، ۱۳۹۴: ۵۲).

تحولات یمن که همانند تحولات عراق، لبنان، سوریه و بحرین برای ایران و عربستان ویژگی‌های هویتی و ژئوپلیتیکی دارد، نشان می‌دهد که این کشور به‌عنوان یکی از حوزه‌های توجه و رقابت تهران و ریاض باقی است. به هر حال، رقابت و تعارض منافع میان عربستان و ایران در بحران یمن، بازی با حاصل جمع جبری صفر را ایجاد کرده است. عربستان برقراری یک حکومت شیعی دیگر در حیات خلوت و همسایگی خود را تحمل نخواهد کرد و ایران نیز بنابر اصل حمایت از شیعیان و مظلومان جهان دست از حمایت حوثی‌های یمن بر نخواهد داشت. این نوع نگاه مانع هرگونه سازش و راه‌حل سیاسی برای خروج از بحران سیاسی در یمن شده است. این مسئله به نوبه خود، افزون بر پیچیدگی بیش از پیش بحران یمن، موجب افزایش حجم درگیری‌های آن نیز شده و راه حل سیاسی برای خروج از این بحران را دشوار کرده است. در پایان این نکته قابل ذکر است که سرشت کشمکش یمن به‌گونه‌ای است که انتظار نمی‌رود در آینده نزدیک حل شود؛ بنابراین عرصه برای رقابت ایران و عربستان همچنان در یمن گشوده است.

منابع:

- برزگر، کیهان (۱۳۹۲) *تحولات عربی، ایران و خاورمیانه*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- درایسدل، آلسدیر و جرالدا اچ. بلیک (۱۳۸۶)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه: دره میرحیدر، چاپ پنجم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۹)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت*، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۰)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه: غلامعلی چگنی زاده، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سمت.
- نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۱)، *کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب*، تهران: نشر میزان.
- احمدیان، حسن و محمد زارع (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان در برابر خیزش‌های جهان عرب»، *فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، شماره دوم.
- احمدی، وحیده (۱۳۹۴)، «تجاوز عربستان به یمن: اهداف و چشم‌انداز»، *ماه‌نگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی*، شماره سی و هفتم، فرودین و اردیبهشت.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، «عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها»، *معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام*.
- امیردهی، ع. ر (۱۳۸۹)، «یمن، از حاکمیت سیاسی تا روابط با جمهوری اسلامی ایران»، *مجله اندیشه تقریب*، شماره ۲۳.
- ترابی، طاهره (۱۳۹۰)، «آمریکا و ثبات خلیج فارس در روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایران-عربستان»، *فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه*، شماره پنجم.

- جانسیز، احمد و سجاد بهرامی (۱۳۹۲)، «رقابت منطقه‌ای ایران و عربستان در خاورمیانه ۲۰۱۱-۲۰۱۳»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال بیستم، شماره دوم.
- جعفری ولدانی، اصغر و سید علی نجات (۱۳۹۲)، «نقش قدرت‌های منطقه‌ای در بحران سوریه (۱۳۹۰-۱۳۹۳)»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال بیستم، شماره چهارم.
- خضری، احسان، صفوی، سید حمزه و امین پرهیزکار (۱۳۹۴)، «ریشه‌یابی منازعات ایران و عربستان: مطالعات موردی سه کشور عراق، بحرین و یمن»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، شماره بیست و سوم.
- رضایی، نیما (۱۳۹۴)، «ائتلاف بی سابقه علیه یمن؛ چشم‌انداز و آینده»، **مجله دیپلمات**، شماره دوم.
- رودریگو، ژان پاول و حسن ربیعی (۱۳۸۵)، «نفث و مسیرهای انتقال انرژی»، **فصلنامه دفاعی-امنیتی**، شماره ۵۰.
- روی، پل (۱۳۸۲)، «معمای امنیت اجتماعی»، ترجمه: منیژه نویدنیا، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۲۱.
- مدنی، مهدی و حسین هواسی (۱۳۹۳)، «رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال مصر و بحرین بعد از انقلاب‌های عربی»، **فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی**، سال یازدهم، شماره ۳۹.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۱)، «پیامدهای بی‌ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال هشتم، شماره ۳.
- میرزاده کوهشاهی، مهدی (۱۳۹۳)، «تحولات یمن؛ کشمکش بازیگران داخلی در سایه رقابت‌های منطقه‌ای»، **ماه‌نگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی**، شماره سی و سوم، دی ۱۳۹۳.
- میرزاده کوهشاهی، مهدی (۱۳۹۴)، «روابط عربستان و ایران؛ از رقابت تا تقابل»، **ماه‌نگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی**، شماره سی و هشتم، خرداد ۱۳۹۴.
- نجات، سید علی (۱۳۹۳)، «رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات نوین خاورمیانه»، **فصلنامه سیاست**، سال اول، شماره چهارم.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۴)، «مداخله نظامی سعودی در یمن: در جستجوی امنیت یا پرستیژ؟»

وب سایت ابرار معاصر تهران.

تافوری، دیوید (۱۳۹۴)، «مقام سابق آمریکایی: مسئله یمن بر روند مذاکرات هسته‌ای ایران تأثیر می‌گذارد»، *خبرگزاری صدا و سیما*، ۱۳۹۴/۱/۸.

زکریا، فرید (۱۳۹۴)، «دلیلی بر دخالت ایران در یمن نیست/عربستان از دولت شیعی می‌ترسد»، *خبرگزاری جمهوری اسلامی*.

لورت، فلینت و من لورت هیلاری (۱۳۹۴)، «جنگ سرد عربستان علیه ایران»، *وب‌سایت دیپلماسی ایرانی*.

هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۳)، «روابط ایران و یمن؛ چالش‌ها و فرصت‌ها»، *وب‌سایت دیپلماسی ایرانی*.

السیونی، محمد عبدالحلیم (۲۰۱۵)، *حسابات معقده: التحالف العربی والصراع الیمنی*، القاهرة، مرکز الاقلمی للدراسات.

عالم، امل (۲۰۱۵)، *الصراع السعودی - الإیرانی علی الیمن وجهه نظر یمنیه*، مرکز الجزیره للدراسات.

- مترسکی، الکساندر (۲۰۱۵)، *الحرب الأهلیه فی الیمن*، مرکز العربی للدراسات و السياسات.

Mearsheimer, John (2001), **The Tragedy of Great Power Politics**, New York, W.W. Norton.

Barzegar, Kayhan (2012), "The Arab Spring and the Balance of Power in the Middle East", **Belfer Center for Science and International Affairs**, October 30.

Mearsheimer, John (1990), "Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War", **International Security**,

Mabon, Simon (2013), "The Middle Eastern great game", available at: <http://www.isn.ethz.ch>

W. Andrew Terrill (2012), "The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security", **The Strategic Studies Institute**.